



اوگوستین قدیس

لئون تورنس
ترجمه رضا میدحیتی

اوگوستین قدیس، حیرت‌آورترین شخصیت کلیسای لاتین و بزرگترین فرد مسیحی پس از حواریون، از مردم نومیڈیا^۱ بود. روز ۱۳ نوامبر ۳۵۲ میلادی در شهر تاگات^۲ [سوق آهراس فعلی در الجزایر] در خانواده‌ی کارمند ساده‌ای به دنیا آمد.

مادرش «مونیکا» که مسیحی متعصبی بود و کلیسا نیز برای او مقام تقدس قائل بود، در سراسر عصر رنج برد؛ نخست به خاطر شوهرش «پاتریکیوس» که بت‌پرست بود و حاضر نمی‌شد به همین مسیح درآید، زیرا پیوسته دنبال زنان دیگر می‌دوید، و دیگر به خاطر فرزندش که پسری با استعداد بود اما همان روحیه جنونی پدرش را داشت. اوگوستین در اثر معروفش اعترافات چنین می‌نویسد:

«او می‌خواست که من از فواحش فرار کنم و مخصوصاً هرگز مرتکب زنا نشوم. اینها در نظر من نصایح زنانهای بود که از اطاعت کردنشون خجالت می‌کشیدم... وقتیکه رفقایم از فسق و نجورشان دم می‌زدند و هرچه بیشتر مرتکب زنا می‌شدند بیشتر به خود می‌بالیدند، من تلاش می‌کردم که نیادا از آنها عقب بمانم. بدینسان من هم سعی می‌کردم که مثل آنها عمل کنم، نه فقط بخاطر لذت شرم‌آور این اعمال، بلکه در عین حال برای لاف‌زدن... و وقتیکه فرصتی به دست نیاورده بودم تا در

و دو اثر مهم او: «اعترافات» و «مدینه الهی»

هوسرانی با آنها برابری کنم، لایف کارهای ناکرده را می‌روم.»

خانواده ثروتمندی نداشت. اما پاتریکیوس و مونیکا به توافق می‌رسند که برای تشویق فرزندشان - که اطمینان دارند آینده درخشانی خواهد داشت - به فلادکاری لازم دست بزنند.

وقتی که همه علوم ناگاسته را فرا می‌گیرد، او را نخست به یک کلاس دشمنور زسان در «مادورا»، نزدیکترین شهرک به تاگاسته و سپس برای تحصیلات عالی در فلسفه و بلاغت به کارتاژ می‌فرستد.

در کارتاژ که وقایع نام‌های عصر، آنرا «خانه» ساد افریقا» می‌نامند، اوگوستین نوعی زندگی امیخته از تحصیل و عیش و نوش را می‌گذراند که از خلال نوشته‌های خودش می‌توان آنرا به زندگی دانشجویان دوره رماتیک در پاریس تشبیه کرد. با دختری به گفته خودش «از طبقه بسیار پست» زندگی می‌کند که از او صاحب پسر می‌شود که نامش را «آدو داتوس» می‌گذارد. وقتش را بین کلاسهای درس، مطالعه، گردهمایی سخنوران جوان، تئاتر و بالاخره سیرک که دهبانوار دوست دارد، تقسیم کرده است. عاشق ادبیات است و کنجکاوی فراوان در مسائل فکری دارد. با خواندن آثار سیرون متوجه قریحه فلسفی خود می‌شود. با نقد نوشته‌های مسیحیان، استعداد خود را در جدل می‌آزماید. نخست از سر قش و بعد با علاقه و تمایل به سراغ یک گروه مانوی می‌رود.

در سال ۳۸۰ به اتفاق رفیق و پسرش به تاگاسته برمی‌گردد و دنبال شاگردانی می‌گردد که پیش او درس فن بلاغت بخوانند. ضمناً به صورت مبلغ بی‌مزد و منت مانگیری درمی‌آید. اما در آرزوی آینده دیگری است. سرخوردگی بزرگی او را در تصمیمش راسختر می‌کند. یک کاهن مانوی به نام «فائوستوس» ضمن سفر در افریقا در تاگاسته توقف می‌کند. اوگوستین از او انتظار دارد که مسأله امکان پدی در جهان را که مدنهایست ذهن او را به خود مشغول کرده است حل کند اما با کمال حیرت می‌بیند که فائوستوس هم مثل اغلب فلاسفه غیرمسیحی، جمله‌پردازی توخالی بیش نیست. اوگوستین تصمیم می‌گیرد که به رم برود و انتظار دارد که در آنجا، هم شرایط شغلی مناسبتری پیدا کند و هم صاحب نظرانی وجود داشته باشند که این همه سر خورده‌اش نکنند. مونیکا از تأثیر شهر بزرگ در پسرش نگران است و می‌گوید که منصرفش کند و چون موفق نمی‌شود،

تصمیم می‌گیرد که همراه او برود. اما اوگوستین شرورانه مادرش را جا می‌گذارد و می‌رود.

رم نیز او را سرخورده می‌کند، دست یافتن به حقایق افتخار کننده در آنجا نیز مثل هر جای دیگری دشوار است و معلمان جوان در آنجا نیز آینده روشنی ندارند. چون مونیکا به او خبر می‌دهد که نامزدی برایش پیدا کرده است، اوگوستین رفیق‌هایش را به افریقا پس می‌فرستد. پس از آن دیگر سخنی از این زن به میان نمی‌آید و گفته‌اند که به صومعه‌ای رفته و تازگی دنیا شده بود. اوگوستین پس از مدت کوتاهی که سعی می‌کند بازسایانه زندگی کند، رفیق دیگری می‌گیرد. یک کرسی استادی در تشکیلات آموزش رسمی برای خود دست و پا می‌کند و او را به میلان می‌فرستد.

در سال ۳۸۵ به میلان می‌رسد. کمی پیش از دو سال در آنجا می‌ماند. این سالها سالهای تعیین‌کننده در تحول زندگی اوست. در اعترافات که در سال ۴۰۰ نوشته شده است، طی سال اول زندگی را پشت بقی می‌کند، اما رفتار او چندان لرفی با روشنفکران جوان آن دوران ندارد. درست است که مذهبی به آنها ارائه شده است، اما این مذهب از ساختار فکری عاری است و نوعی ایمان غیرعقلانی، و اخلاقیاتی خش و عبوس است برای مقابله با آزادی دوران بشرستی که به هرج و مرج و رسوایی کشیده است. با ظهور انواع الحاد و بدعتهای جدید دو دین، کنار پیچیده‌تر می‌شود. روشنفکری که مسیحیت را پذیرفته است دچار سرگردانی فحیمی می‌شود و آنکه مسیحی نشده است ناچار دستخوش شک و تردید است.

اوگوستین نیز به هنگام حرکت از رم دچار چنین حالتی است. او دچار شکاکیت است، نه بی‌اعتنایی. در میلان، مادرش و چند نفر از دوستان به او می‌پیوندند. معلم جوان و خوشگذران با توجه و دقت فراوان به شنیدن موعظه‌های «آمبرواز قدیس» اسقف دانشمند میلان می‌رود و فلسفه افلاطونی را مطالعه می‌کند. افلاطون را از خلال آثار افلوپین و از روی متونی که به لاتین ترجمه شده است کشف می‌کند، زیرا چنانکه خودش می‌گوید، زبان یونانی را نه می‌داند و نه دوست می‌دارد و به ادبیات یونانی نیز هرگز توجهی ندارد و چنین حالتی در یک روشنفکر لاتینی واقعاً حیرت‌آور و تازه است.

این تأثیرها که ظاهراً وجود مادرش به عنوان سرمشق آموزنده، و انتظارات دوستان که او را به

عنوان استاد و متفکر می‌ستایند تشدیدشان می‌کند، زمینه را برای لحظه حساس زندگی او آماده می‌کنند. یعنی آن فصل معروف «باغ»، آنجا که اوگوستین دقیقاً آن کاری را می‌کند که قرنها بعد، «کیرک گورا» و اگرستانسالیستهای مسیحی آنرا «جهش به درون محال» خواهند نامید. اوگوستین صدایی می‌شود که به او می‌گوید: «توله ایت لگه» [بردار و بخوان!]. پیش یکی از رقابش می‌رود و روی میز کتاب گشوده‌ای می‌بیند. برمی‌دارد و می‌خواند. نوشته است:

«زندگی تانرا در عیش و نوش و ضیافت مگذرانید. در هرزگی و ناپاکی، بلکه از سرورشان عیسی مسیح پیروی کنید و خود را از افتخار هوسهای بی‌بندوبار جسمتان حفظ کنید.»

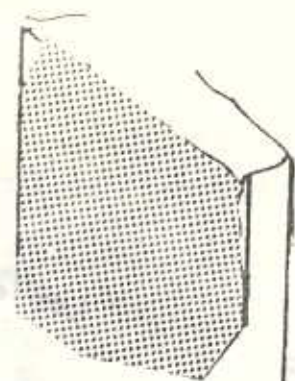
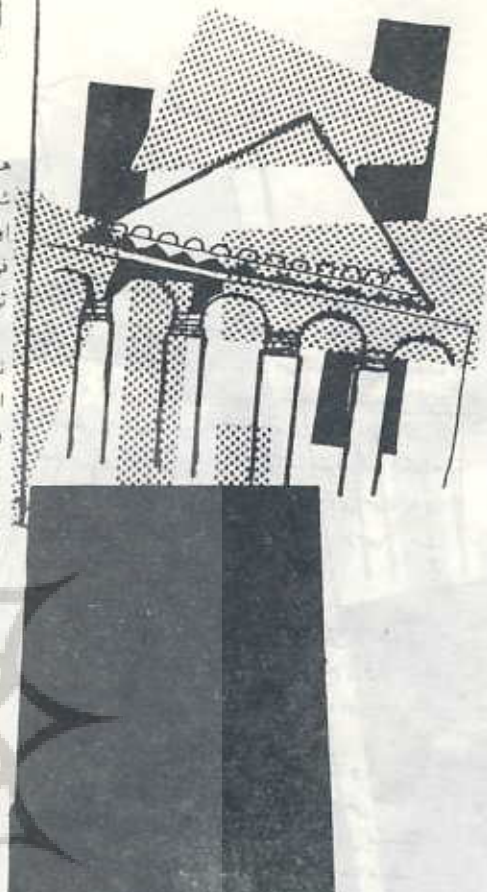
اوگوستین به دین مسیح درمی‌آید و در عید پاک ۳۸۷ به دست امبرواز قدیس تعمید می‌شود. تصمیم دارد پس از استعفا از شغل معلمی همراه مادر و دوستانی که با میل و رغبت مرید او شده‌اند به افریقا برگردد که در این میان مادرش به بستر بیماری می‌افتد. در فصل نهم کتاب اعترافات، شرح آخرین روزهای آن زن مقدس را آورده است.

در سال ۳۸۸ که به تاگاسته برمی‌گردد، با روحیه سخاوتمندی که دارد و هرگز به کاری ناتمام دست نمی‌زند، مایملک مختصری را که دارد می‌فروشد و بین بی‌چیزان تقسیم می‌کند و یک جامعه برادری مسیحیت تشکیل می‌دهد که اساس جوامع اوگوستینی دنیاست.

فرزندش «آدوداتوس» در ۳۸۹ درگذشت. دو سال بعد که مردم، «والریوس» اسقف شهر «هیپو» را وادار کردند مقام کشیشی را به اوگوستین بدهد، در نامه‌ای خطاب به والریوس می‌نویسد: «دارند عذاب می‌دهند.» و از او می‌خواهد که اجازه دهد مدتی در صومعه‌اش گوشه‌گیر شود و با دعا و مطالعه خود را برای مأموریتی که مشکلاتش را به هیچ می‌شمرد، آماده کند. وقتی که در سال ۳۹۵ والریوس می‌میرد، مردم یکبار دیگر اوگوستین را تحت فشار می‌گذارند و او را به عنوان اسقف انتخاب می‌کنند.

از همان لحظه تا دم مرگش در سال ۴۳۰ زندگی اوگوستین فقط صرف موعظه و مبارزه شد. چه با زبان و چه با قلم.

آثار او قریب دویست و سی رساله است در باره وحدت کلیسا، ماهیت تیکی، جبر و اختیار،



همان حالت روحی بودند که «ژروم قدیس» را شکنجه می داد و او می کوشید که با یک ترکیب اومانیستی بر این حالت غلبه کند. اوگوستین اولین فردی است که کوشید از طریق خود فلسفه بر این نزدیک فایز آید.

اندیشه او عبارت از یک نظام واحد و بسته نیست، بلکه مجموعه گسترده و زنده ای است که امکان هرگونه گسترش بیشتر را دارد. قرون وسطای غربی، مجموعه این افکار را خواهد پذیرفت و با آن زندگی خواهد کرد. «ژاک ماریش»^{۱۵} می نویسد: «در اوج اندیشه قرون وسطایی، توماس آکویناس قدیس»، راه حل هائی را که اوگوستین قدیس در اشراقهای بزرگ عقلی خود کشف کرده بوده، تنظیم کرد. منظور ماریش بویژه مسأله اساسی اختیار انسانهاست. اما در آثار اوگوستین اشراقهای عقلی بزرگ دیگری نیز می توان مشاهده کرد، مثلاً اندیشه هائی در باره موضوعهای فلسفی مؤثر در جهان بینی و همچنین در انبیاات شایسته یادآوری است که رساله اوگوستینیوس «نوشتنه کونتلی پائسن»^{۱۶} (۱۵۸۵-۱۶۳۸) اسقف «اپیرس»^{۱۷} که نام خود را لاتینی کرده و به «پائستیوس» تغییر داده بود، در قرن دوازدهم باعث قیام ژانسیست ها شد.

اوگوستین اولین کسی است که ماهیت زمان را مورد بحث قرار داد. او می نویسد:
دیگر بیانیید به من بگویند که زمان عبارتست از حرکت اجرام سماوی و قتیکه خورشید بر اثر دعای یک انسان توقف کند که یگانه پیروزی صورت گیرد، خورشید بی حرکت بود، اما زمان پیش می رفت.

باید همه این مطلب را در فصل یازدهم اعترافات خواند، زیرا چنان جالب است که بدون شک خوانندگان آثار «پروست» و «ویرجیلیا ولف» را شیفته می کند و کمی هم به حیرت می اندازد. اوگوستین قدیس اولین کسی است که شک می کند در اینکه عقل به تنهایی قادر باشد همه پیچیدگی حقیقت را درک کند؛ و به طور مبهم، حالتی را ارائه می کند که خود به آن نامی نمی دهد، اما قرن ها بعد، «برگسون» آن را «شهود» خواهد نامید.

و نیز اولین کسی است که قرن ها پیش از «بیکین» و «دکارت» گفته است: «من اشتباه می کنم، پس هستم». و در شناختن که انسان از خود پیدا می کند، اساس همه شناختها، یعنی نیکی و بدی و جهان و خلفا را پیدا می کند. اوگوستین وقتی که به چهل سالگی می رسد،

طبیعت و بخشایش الهی و گناه اولیه، تفسیرهایی در باره مزامیر و انجیلها، جدلهائی در باره الحادهای مانوی و دونانیست^{۱۸}، و بالأخره مدینه الهی و اعترافات.

.....
اندیشه اوگوستین، موضوع قبول مهمی از تاریخ عقاید کلیسا، الهیات و فلسفه قرار گرفته است. این مقاله جای آن نیست که به تلمیح این اندیشه ها پردازیم، فقط می توانیم به چند جنبه کلی آن اشاره کنیم.

اوگوستین اولین فیلسوف مسیحی دنیای لاتین است. مبلغان، کتاب مقدس را شرح می دادند و عقاید مسیحی را تبلیغ می کردند و با بت پرستی و الحاد می جنگیدند. به این ترتیب پایه فکری برای مسیحیت آماده می کردند و برای این کار تاجار عناصری را از فلسفه به عاریه می گرفتند. اما آنان فیلسوف نبودند و حتی فیلسوف بودن را رد می کردند. اغلب آنها و در رأس همه «ترتولین»^{۱۹} معتقد بودند که فلسفه به طور کلی و فلسفه یونان اختصاصاً، کار شیطان است و سقراط و افلاطون و متفکران بت پرست همه در دوزخ هستند و اشتباهی یا آنها برای فرد مسیحی هیچ فایده ای ندارد. روشنفکران که به این سادگیها نمی توانستند گنجینه فکری دنیای قدیم را قراموش کنند، دچار

اعترافات را می نویسد و این زمان لحظه ای استثنایی و تعیین کننده از تاریخ سراسر ادبیات غرب است.

در سال ۴۰۰ او درگیر کناره های بسیار مهم شده است و در عین حال به درگاه خداوند اعتراف می کند. اما آیا این زدیفکردن معایب خود و انتقاد از آنها برای چیست؟ و برای چه آنها را چاپ می کند؟ خود او لحظه ای از خود می پرسد: من به مردم چه کار دارم؟ چه احتیاجی است که آنها اعترافات مرا بشوند؟ چنانکه گویی آنها هستند که باید سستیهای مرا درمان کنند!

او این کار را به عنوان نویسنده متفلسفی به دست نمی گیرد که آئینه ای بسازد برای تماشاای خویش و با بر اثر غرور نویسندگی برای تولید کنجکاری. پس این کتاب برای چیست؟ پاسخ آن مناجاتی است خطاب به خداوند:

برای اینکه خوانندگان آن و نیز خود من، ژرفای پرتگاهی را که باید از آن فریادهایمان به سوی تو بلند شود اندازه بگیریم.

ده فصل اول اعترافات سرگذشت دوران کودکی، نوجوانی، خودسازی، پیشرفت بطنی به سوی ایمان و بیماری و مرگ موبیکاست، و سه فصل آخر، تأملات، اندیشه ها برای خویش و برای دیگران در اطراف سه موضوع اساسی است: وجود، دانش و اراده، که سه پایه تردیان ایمان است.

اعترافات، شرح فاجعه و سرتوشت انسانی است که در زمان تکامل می باید و آگاهی او بر ضرورت خویش... برای اوگوستین، انسان هرگز با تصویر مبهمی که یکبار برای همیشه خطوط نیروی شخصیت او را تصویر می کند تعریف نمی شود، بلکه با مجموعه هر لحظه ای که غنا و گسترش می باید و زندگی تغییرش می دهد، و با عناصر مادی و معنوی تشکیل دهنده اش تعریف می شود. اوگوستین به هنگام بحث از این عناصر روانی از «کاخهای وسیع حافظه» نام می برد. و این عبارت او عبارت معروفي است:

آنحاست که احساساتی که وارد شده است به طور جداگانه و منظم و بر حسب نوع تنظیم و نگهداری می شود. حافظه همه آنها را در کاخ وسیع خویش می پذیرد، با انحصارها و پیچیدگیهای مخفی و اسرارآمیزش برای احضار آنها و بازیابی شان به هنگام لزوم. این تصاویر چگونه تشکیل شده اند؟ چه کسی می تواند



بگوید؟ همانجاست که من آسمان را، زمین را، و همه احساسهایی را که از آنها گرفته‌ام آماده دارم. همانجاست که خودم را باز می‌یابم، خودم را به یاد می‌آورم، آنچه کرده‌ام، زمان و مکان هر یک از آن کارها، و احساسهایی را که هنگام انجام آن اعمال داشتم.

و نیز همانجاست که همه تجارب ادبی و فلسفی و همه هیجانها و شکهایی که ایجاد کرده‌اند، پاسخهایی که به آنها داده شده و شرایط روانی که تولید کرده‌اند بر روی هم انباشته شده است. می‌توان گفت که ادبیات غربی تا حد زیادی، مطالعات روان‌شناختی را به صورت داستانی با این کتاب آغاز کرده است.

می‌توان گفت که «مدینه الهی اثر برجسته اوگوستین قدیس، اولین فلسفه عمومی تاریخ است. چند مورخ یونانی و لاتینی، مانند «توکودیدس»^{۱۱}، «پولیویوس»^{۱۲} و «تاسیت» در مورد حوادث گذشته نوعی بازی علت و معلولی و نوعی منطق توسعه را پیش کشیده‌اند. دید آنها فصلی و پراکنده است. پولویوس می‌خواست نشان دهد که چگونه قدرت روحی توانست تمام دنیای یونانی و لاتینی زبان را در مدت پنجاه سال زیر یک پرچم درآورد. تاسیت می‌خواست اشتباهات گذشته را نشان دهد و از آنها برای آینده بهره‌برداری کند. اما برای نخستین بار، در «مدینه الهی»، سرگذشت انسانها به عنوان یک درام روانی، تحولی است که بر طبق آن، انسان در طرح خداوندی شرکت می‌کند. شهر باستانی که یگانه هدف خویش را توانایی خود می‌پنداشت و برای تضمین این توانایی احتیاج به وجود خدایان خاص داشت؛ درست نقطه مقابل «مدینه الهی» بود که از ارواح نجات‌یافته از گناه تشکیل شود. اوگوستین با این اثر یک ابدال سیاسی به دست می‌داد؛ دولتی که در آن قدرت مردم در خدمت قوانین الهی فرار گرفته است. قرون وسطی کوشید که برای رسیدن به چنین ابدالی قدرت هیأت روحانیان را با قدرت امپراتوری، تحت نظم معینی درآورد، اما در ورای این مسائل محسوس، کتاب اوگوستین، در اندیشه غربی، ارزش تازه‌ای را وارد می‌کند و آن مفهوم تاریخ است.

یکی از روحانیون مسیحی به نام «باردی»^{۱۳} در تفسیری که در سال ۱۹۴۹ بر «مدینه الهی» انتشار داده است چنین می‌گوید:

اگر چنین حرف مهمی را در حضور خود اوگوستین قدیس می‌زدند شاید او را

دچار حیرت می‌کردند. با وجود این باید گفت که او شایسته‌ترین کسی است که توانسته است مشخصات «مدینه الهی» را بیان کند، به شرطی که این نکته را اضافه کنیم که افقهای اسقف هیپو، از افقهای تاریخ بشری بسیار فراتر می‌رود و تا ابدیت گسترش می‌یابد. مدینه الهی از زمان آفرینش فرشتگان پا گرفته است و کاملاً افتتاح نخواهد شد، مگر با ظهور مجدد مسیح و داوری جهانی... و این شهر نیز مانند حکومت مسیح پایانی نخواهد داشت... تکان‌دهنده‌ترین مشخصه‌ای که ما در اثر اوگوستین قدیس می‌بینیم، اهمیتی است که او به جنبه اجتماعی «رتگاری» می‌دهد.

اوگوستین قدیس روز ۲۴ اوت ۴۳۰، در حلقه مزیدانش، در شهر هیپو که از سه ماه پیش در محاصره وانداالها بود درگذشت. اسقف «پوسیدیوس»^{۱۴} چنین نقل می‌کند:

یادداشتها:

او شهرهای محاصره‌شده و تصرف‌شده را می‌دید و ساکنان شهرها را که اگر با سلاح دشمن کشته نمی‌شدند و با فرار نمی‌کردند، در زیر ویرانه‌های خانه‌هایشان جان می‌دادند. کلیساها از کیشها و راهبها خالی مانده بود. دوشیزگان تارک دنیا و مؤمنان پراکنده شده بودند. عده‌ای با رنج و عذاب جان می‌دادند، گروهی به زیر شمشیر می‌افتادند و بقیه نیز به اسارت فرستاده می‌شدند تا پس از اینکه روح و جسمشان پست شد و ایمانشان متزلزل گشت، مجبور شوند به دشمنی با عادات خشن و وحشی خدمت کنند. اوگوستین هر روز به دیدن این ابلاها اشک فراوان می‌بارید، اندوه و ناله‌های او وقتی زیادتر شد که دید شهر هیپو که تا آنروز پرکنار مانده بود به محاصره این وحشیان درآمد. «پونیفاس»^{۱۵} با پادگانی از جنگجویان «گت»^{۱۶} که متحد دولت بودند، مأموریت دفاع از شهر را که مدت چهارده ماه مسلح و در محاصره ماند به عهده داشت. در تمام این مدت، شهر کوچکترین ارتباطی با خارج نداشت، حتی از سمت دریا.

چنین فاجعه‌ای بتدریج دامنگیر سراسر امپراتوری روم شد. کسانی که در زیر آوار شهرهای یونان یا متروک و یا بر اثر خیانت سربازان گت یا

دیگران می‌مردند، گمان می‌کردند که آخرین شاهدان نابودی تمدن رومی هستند.

پوسیدیوس می‌نویسد:

اوگوستین قدیس وصیت‌نامه‌ای تنظیم نکرد، زیرا چنان فقیر بود که هیچ مایملکی برای واگذاشتن نداشت.

1. Lon Thoorens
2. Numidia
3. Thagaste
4. Patricius
5. Madaura
6. Adeodatus
7. Faustus
8. Saint - Ambroise
9. Kierkegaard
10. Tolle et Lege
11. Hippo
12. Donatiste
13. Tertulien
14. Saint - Jerome
15. J. Maritain
16. Augustinus
17. Cornelis Jansen
18. Ypres
19. Jansenius
20. Bergson
21. Bacan
22. Thucydides
23. Polybius
24. Bardy
25. Possidius
26. Boniface
27. Gothe